



بررسی مضامین مشترک در اشعار مولانا، حافظ و سهراب

سپهری

مریم زارعزاده (نویسنده مسئول)^۱، فاطمه حیدری^۲

^۱ دانشجوی زبان و ادبیات فارسی، موسسه آموزش عالی حافظ شیراز Maryamzazade86@gmail.com

^۲ دانشجوی زبان و ادبیات فارسی، موسسه آموزش عالی حافظ شیراز Fatemeheidari2000@gmail.com

چکیده

ادبیات به عنوان تجلی‌گاه اندیشه و عواطف انسانی با استفاده از روش‌های مختلفی به انعکاس معانی و مضامین مشترک در اشعار شاعران برجسته‌ای چون مولانا، حافظ و سهراب پرداخته است. مضامین مشترک در اندیشه و اشعار این شاعران برجسته و بزرگ تاریخ شعر فارسی در میان فاصله‌های زمانی بسیار، جلوه‌های مختلفی داشته است؛ زیرا هر یک از این شاعران آن مضامین را با زبان و اندیشه خاص خود و با توجه به شرایط روزگار و مخاطب‌های دوران خویش به گونه‌ای بیان نموده‌اند. این وجوه مشترک در اشعار این شاعران، دارای شدت و ضعیفی هست که سبب ایجاد موضوعات متنوع و مشترکی در آثارشان شده است؛ موضوعاتی چون غم و شادی، عشق، مرگ و فنا. در این مقاله، سعی بر این است که نشان دهیم نگرش این سه شاعر به بن‌مایه‌های فوق نزدیک و شبیه است.

واژه‌های کلیدی

مولانا، حافظ، سهراب، غم، عشق، شادی، مرگ، تنهایی



مقدمه:

«هنرمند پدیده‌های ذهنی را با ابزارهایی چون رنگ، واژه، صوت، ماده و ... عینی می‌کند. از پرکاربردترین این ابزارها، واژگان و حروف هستند که خمیرمایه کار شاعران و نویسندگانند. ادبیات و به خصوص نمود بارز آن یعنی شعر، تجربه ذهنی است که شاعر درباره محیط پیرامون و ارتباط بین اشیاء انسان‌ها و ... برقرار می‌کند. در این ارتباط برقرار کردن اشیاء و ... ویژگی‌های ذاتی خود را از دست می‌دهند و از منظرهای گوناگون برجستگی‌های خاصی می‌یابند که این برجستگی‌ها حاصل تخیل شاعر است و به تولید سبک ادبی منجر می‌شود.» (اسلامی، قافله‌باشی و فیاض، ۱۳۹۸، ۳۲)

دنیایی که شاعر ترسیم می‌کند دنیایی است که سراسر از محبت، عشق و روشنی است که هرچند غم و تلخی‌هایی دارد، ولی هضم تلخی‌ها با زبانی شیوا و فصیح راحت‌تر است. «بدین ترتیب می‌توان گفت اندیشه سهراب همچون کلام و اندیشه حافظ معمایی شیرین و جادویی است که به اشتیاق‌های خاموش جان می‌بخشد و همچون مولانا روح اسیر در قفس تن را با اشعار خویش به پرواز در می‌آورد و انسان را که از «نیستان» وجود دور افتاده است، به سر منزل هدایت و روشنی می‌کشاند تا بتواند روح ناآرام و گریزان او را به اصل خود برساند.» (خالقی، ۱۳۸۸، ۵۳) زیرا به قول خداوندگار عشق، مولانا:

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش

(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر اول، ب ۴)

با بررسی اشعار این شاعران، در می‌یابیم درد آن‌ها درد مشترکی بوده که هر کدام از آن‌ها با استفاده از ابزار زبان و بلاغت بیان نموده‌اند. در نتیجه می‌توان گفت مثنوی معنوی، دیوان حافظ و هشت کتاب سهراب سپهری آموزه‌هایی وجود دارد که خواندن و فهم آن‌ها لازمه آشنایی با اندیشه و زبان آن‌هاست.

سهراب از جمله کسانی است که تاثیر زیادی از مولانا، این عارف عاشق، برده است. او که در اوایل دوره شاعری خود به ویژه در کتاب مرگ رنگ و زندگی خواب‌ها با عینک بدبینی به زندگی و جهان نگریسته است.

پیش چشم داشتی شیشه کبود / زان سبب عالم کیبودت می‌نمود

(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر اول، ب ۳۲۹)

که این مضمون در اولین کتابش به نام قیر شب آشکار است:

دیرگاهی است که چون من همه را / رنگ خاموشی در طرح لب است / جنبشی نیست در این خاموشی / دست‌ها، پاها در قیر شب است (سپهری، ۱۳۷۸، ۱۳)

اکنون برخی از این مضامین را در ادامه بررسی خواهیم کرد:

غم و شادی:

«غم و شادی دو پدیده روح بشر است و هرگز نمی‌توان آن را از قاموس زندگی بشر حذف کرد. شادی از حصول امری دلخواه و غم از فقدان چیزی دلخواه بر آدمی عارض می‌گردد. شادی معمولاً همراه با رضایت نفس است و غم متضمن نوعی تنبه؛ چرا که اندوه‌زدگان در می‌یابند که آنچه که به آن دل سپرده بودند، از دست رفته است در این حالت است که بی‌اعتباری جهان را در می‌یابند. غم و شادی هر کس به اندازه وسعت دید و ژرفایی نظر اوست. از این رو می‌توان غم و شادی را به نازل و عالی تقسیم کرد. بدین‌سان غم و شادی افراد سفله با غم و شادی صاحب‌دلان بصیر تفاوت اساسی دارد.» (زمانی، ۱۳۸۳، ۳۱۳)

غم و شادی دو پدیده لازم روانی در زندگی بشر است. مولانا می‌گوید:

غم چو آینه‌ست پیش مجتهد / کان درین ضد می‌نماید روی ضد

بعد ضد رنج آن ضد دگر / رو دهد یعنی گشاد و کر و فر

این دو وصف از پنجه دستت ببین / بعد قبض مشت، بسط آید یقین

پنجه را گر قبض باشد دایما / یا همه بسط او بود چون مبتلا

ز این دو وصفش کار و مکسب منتظم / چون پر مرغ این دو حال این را مهم



(مولوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۶۲ تا ۳۷۶۹)

سهراب شاعر غمناکی است که رنگ غم و اندوه در تمام آثارش از مرگ رنگ تا ما هیچ ما نگاه به شکل‌های متفاوت مشخص است و خواننده هشت کتاب گم را در جایی پررنگ و محسوس و در جایی دیگر غیر محسوس حس می‌کند که از محتوای کلام، می‌توان آن را دریافت کرد.

ای در خور اوج! / آواز تو در کوه سحر، و گیاهی به نماز / غم‌ها را گل کردم، پل زدم از خود تا صخره دوست
(سپهری، ۱۳۷۸، ۲۶۳)

ای همه کودکی! / بر چه سبزه‌ای ندویدیم که شب‌نم اندوهی بر ما نفاشاند
(همان، ۲۱۰)

عوامل مختلفی در ایجاد غم و اندوه انسان دخیل است، که گاه این عوامل مربوط به امور مادی و گاه معنوی است. به قول حافظ:
غم جهان مخور و پند مبر از یاد / که این لطیفه عشقم ز رهروی یاد است
رضا به داده بده وز جبین گره بگشای / که بر من و تو در اختیار نگشاده‌ست
(خطیب رهبر، ۱۴۰۰، ۳۷)

در این بیت، حافظ شیرازی علت غم را پرداختن به امور مادی می‌داند و توصیه می‌کند که باید به رضای خدا راضی بود و در جای دیگری از دیوان «دمی با غم به سر بردن» را نفی می‌کند:
دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد / به می بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد
(همان، ۱۵۱)

عشق:

عشق از مفاهیم ذهنی و حسی مربوط به انسان است که شاید نتوان تعریف دقیقی از آن ارائه داد. این عنصر می‌تواند از اصلی‌ترین مفاهیم مورد استفاده شاعران و نویسندگان در متون ادبی و عرفانی باشد. برای مثال سهروردی عشق را اینگونه تعریف می‌کند:
«عشق را از عشقه گرفته‌اند و عشقه آن گیاهی است که در باغ پدید می‌آید در بن درخت.» (سهروردی، ۱۳۵۵، ۲۸۷)
عشق از کلیدی‌ترین واژه‌ها در ادبیات و عرفان است، مولانا عشق را در مثنوی معنوی وصف‌ناپذیر می‌داند و اصالت را به عشق الهی می‌دهد و اگر این عشق الهی باشد آن را مایه رشد و کمال فرد می‌داند.

هر چه گویم عشق را شرح و بیان / چون به عشق آیم خجل باشم از آن
گرچه تفسیر زبان روشن‌گر است / لیک عشق بی‌زبان روشن‌تر است
چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت / چون به عشق آمد قلم از خود شکافت
عقل در شرحش چو خر در گل بخت / شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر اول، بیت ۱۱۲ تا ۱۱۵)

در شعر سهراب سپهری تصاویر مربوط به عشق بسیار زیبا هستند اما تفسیرشان پیچیده. «عارفان قدیم هر کدام عشق را به نامی خوانده‌اند: حلاج به عشق نماز گفته، نمازی که وضوی آن با دم است و مولانا عشق را درد بی‌دوا نامیده و سهراب به عشق لقب دچار می‌دهد.» (خالقی، ۱۳۸۸، ۷۱)

دچار یعنی / عاشق / و فکر کن چه تنهاست / اگر که ماهی کوچک دچار آبی دریای بی‌کران باشد
(سپهری، ۱۳۷۸، ۳۰۷)

عشق در دیوان حافظ پدیده‌ای خاص و شگرف است. عشق و تجربه غنایی بارزترین جنبه تفکر حافظ به شمار می‌آید. حافظ در سراسر دیوان خود ترانه سه ضلعی عشق، عاشق و معشوق را به خوش‌آهنگ‌ترین زبان ادبی زمزمه می‌کند.
به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی / که سودها کنی ار این سفر توانی کرد
(خطیب رهبر، ۱۴۰۰، ۱۴۴)

حافظ در این بیت مخاطب را به حرکت در این جهان همراه با عشق توصیه می‌کند تا به سود هر دو جهان منجر شود.



مرگ و فنا:

مرگ از جمله مضامینی است که در اشعار سپهری بسیار پرتکرار است، ولی دارای شدت و ضعف می‌باشد. غبار عادت پیوسته در مسیر تماشاقت / همیشه با نفس تازه راه باید رفت / و فوت باید کرد / که پاک شود صورت طلایی مرگ (سپهری، ۱۳۷۸، ۳۱۴)

تعبیر سهراب از مرگ چنین است:

و نترسیم از مرگ / مرگ پایان کبوتر نیست / مرگ وارونه یک زجره نیست / مرگ در ذهن افاقی جاری است / مرگ در آب و هوای خوش اندیشه نشیمن دارد / مرگ در ذات شب دهکده از صبح سخن می‌گوید / مرگ با خوشه انگور می‌آید به دهان / مرگ در حنجره سرخ - گلو می‌خواند / مرگ مسئول قشنگی پر شاپرک است / مرگ گاهی ریحان می‌چیند / مرگ گاهی ودکا می‌نوشد / گاه در سایه نشسته است به ما می‌نگرد / و همه می‌دانیم / ریه‌های لذت، پر اکسیژن مرگ است (همان، ۲۹۶)

مولوی مرگ را نردبانی برای عبور از مراحل پایین و رسیدن به مراحل بالاتر می‌داند.

نردبان این جهان ما و منیست / عاقبت این نردبان افتادنیست

(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر چهارم، ۱۰۶)

مولانا و سهراب در شعری به صورت رمزی و بی‌نام و نشان به مضمون مرگ اشاره کرده‌اند:

در خواب دوش پیری در کوی عشق دیدم / با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن

(فروزانفر، ۱۳۶۳، ۲۰۳۹)

«سهراب در شعر پشت دریاها صحبت از شهری بی‌نام و نشان دارد «که در آن پنجره‌ها رو به تجلی باز است» دریا رمزی است از مرگ ولی مرگی که عین جاودانگی است.» (خالقی، ۱۳۸۸، ۶۸)

پشت دریاها شهری است / که در آن پنجره‌ها رو به تجلی باز است / باها جای کبوترهایی است که به فواره هوش بشری می‌نگرند / دست هر کودک ده ساله شهر، خانه معرفتی است / دست هر کودک ده ساله شهر، خانه معرفتی است / مردم شهر به یک چینه چنان می‌نگرند / که به یک شعله، به یک خواب لطیف

(سپهری، ۱۳۷۸، ۳۶۴)

از نظر حافظ، مرگ همان چیزی است که در عرفان مطرح می‌شود. برای مثال:

جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت / دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد

(خطیب رهبر، ۱۴۰۰، ۱۵۲)

«هوس اینجا معنای منفی ندارد بلکه همان اشتیاق و شوق است. چاه زنخدان هم در این بیت یعنی همان مقام فنا. جانی که از عالم بالا آمده است چون اشتیاق داشت که در مقام فنا به جایگاه اصلی خودش برسد. دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد. زلف خم اندر خم تعبیری از مراحل سلوک است. درواقع در این تفکر مرگ لازمه بازگشت به جایگاه اصلی انسان است. این تعبیر عین همان قصه مولاناست.» (دادبه، ۱۳۹۴)

نتیجه‌گیری:

هر نویسنده و شاعر بزرگی، دارای پیامی است که در سراسر آثارش نمایان است. مولانا و حافظ و سهراب برای رساندن پیام و اندیشه فکری خود به مخاطب از شعر استفاده کردند که این شعر از نگاه ویژه آن‌ها به جهان هستی و آدمیان نشأت گرفته است. این پژوهش نشان می‌دهد که احساسات، غم و شادی که در مثنوی بیان شده، نشان‌دهنده هم‌نوایی و آشتی انسان با خداست و در شعر سهراب که در برگزیده نگرش عرفانی او هست این هم‌نوایی و صلح و آشتی بیشتر در رابطه انسان با طبیعت است.



عشق در مثنوی، دیوان حافظ و اشعار سهراب مفهومی زیبا و جمال‌گرایانه دارد. حافظ از جمله جمال‌پرستان به شمار می‌آید بنابراین عشق در دیوان او نمی‌تواند بدون پیوند با زیبایی در نظر گرفته شود زیرا در نگاه او عشق همزاد زیبایی و نه عشق بدون زیبایی یافت می‌شود. نه زیبایی بدون عشق می‌تواند مطرح شود و نه عشق بدون زیبایی؛ بنابراین در نگاه او بزرگداشت عشق بزرگداشت زیبایی هم است.

منابع:

- ✓ اسلامی، آزاده. قافله‌باشی، سید اسماعیل. فیاض، مهدی. (۱۳۹۸). تحلیل تطبیقی تصاویر بلاغی عشق، غم و مرگ در اشعار سهراب سپهری و مولانا.
- ✓ خالقی، محمدرضا. (۱۳۸۸). مولانا، حافظ سپهری. فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ص ۷۷-۵۱
- ✓ خطیب رهبر، خلیل. دیوان غزلیات، (چاپ شصتم) تهران، انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۴۰۰.
- ✓ زمانی، کریم. میناگر عشق، شرح موضوعی مثنوی معنوی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.
- ✓ سپهری، سهراب. هشت کتاب، چاپ بیست‌ودوم، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۷۸.
- ✓ سهروردی، شهاب‌الدین یحیی. مجموعه مصنفات شیخ اشراق (جلد سوم) مشتمل بر مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق، به تصحیح و مقدمه: حسین مضر، تهران، انتشارات انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران، ۱۳۹۷.
- ✓ فروزانفر، بدیع‌الزمان. شرح مثنوی شریف، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۷.
- ✓ فروزانفر، بدیع‌الزمان. کلیات شمس، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ✓ یمینی، هما. عقدایی، تورج. (۱۳۹۷). بازتاب جلوه‌های عشق عرفانی در زبان حافظ.